

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، شماره ۲۸ (پیاپی ۲۵) زمستان ۸۹

رفتارشناسی مکر و نیرنگ در جامعه

استبدادی از نگاه مولانا* (علمی - پژوهشی)

دکتر غلامحسین غلامحسین زاده
استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر سید علی قاسم زاده
استادیار دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

چکیده

مولانا مطابق اسلوب قرآنی با دسته بندی مکر و نیرنگ به دو نوع کلی ممدوح و مذموم، ضمن تبیین پیامدها و تأثیرات آن در جامعه، رفتار و افکار شخصیت‌های داستانی خویش را به عنوان الگوهای رفتاری هر جامعه در حوزه های فردی، اجتماعی و سیاسی به نمایش می گذارد. بررسی این موضوع در مثنوی به ما در اثبات این نکته نیز کمک می کند که مثنوی معنوی را در کنار عقیده مشهور - که آن را از «بزرگترین حماسه های روحانی بشر» می داند - می توان یکی از «بزرگترین آثار جامعه شناسی و روان شناسی بشر» به شمار آورد.

اهمیت اجتماعی و روانشناسانه این موضوع و بسامد فراوان مضمون «مکر و نیرنگ» در داستانهای مثنوی و کم توجهی محققان به نقد و بررسی آن در مثنوی به عنوان موضوعی مستقل، سبب شد، نگارندگان این مقاله با استفاده از نظر به های برخی رفتارشناسان و روانشناسان اجتماعی با روش توصیفی - تحلیلی به تبیین و تحلیل این موضوع در مثنوی بپردازند و ضمن اشاره به داستانهای مکر محور مثنوی و استفاده از آنها اختصاصاً بر داستان «موسی و فرعون» تأکید ورزند.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۸/۲/۱۱

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۶/۱۲/۱۴

آدرس ایمیل: ggholamhoseyn@yahoo.com
s.ali.ghasem@gmail.com

کلید واژه ها: مکر و نیرنگ در مثنوی، ادبیات و نظام اجتماعی، رفتارشناسی مولانا، مثنوی مولانا.

مقدمه

یکی از مهمترین عوامل شکل گیری شخصیت افراد، تأثیرپذیری آنها از حوادثی است که در رهگذر تحولات اجتماعی و سیاسی روزگار خویش تجربه می کنند. بی گمان تجربه مولانا از اوضاع پر فتنه و آشوب قرن هفتم - که مقارن هجوم و حشیانه قوم مغول بر ایران بود - تأثیرات عمیقی بر ذهن و روان این شاعر نامی گذاشت. مشاهده بروز فترت در رفتار انسانها، گرایش آنان به منفعت طلبی و جان دوستی و تقدیرگرایی (سرنوشت زدگی) و رفتار مستبدانه حاکمان از جمله اموری بودند که در شکل گیری افکار اجتماعی وی، نقش عمیقی داشت. نگارش مثنوی از یک دیدگاه، می تواند ناشی از آرزوی مولانا در ایجاد جامعه ای آرام و بی دغدغه باشد. از این منظر، مثنوی معنوی دنیای آرمانی و مطلوب مولانا جلال الدین محمد بلخی است؛ لذا بدیهی است وی در این اثر بزرگ برای رسیدن به جامعه آرمانی (یوتوپیا) خود از هیچ کوششی فروگذاری نکند و همواره بکوشد با درافکندن موضوعات مختلف، انسان و جامعه را از رذایل اخلاقی پاک کند و به سوی تعالی حرکت دهد. زندگی عملی او نیز مؤید همین رویکرد اوست.^۱

در اندیشه های اجتماعی مولانا، رابطه نظام سلطه با مردم و رفتار مردم با حکام، جایگاه ویژه ای دارد. شمار قابل توجه داستانها و شخصیتهای داستانی مثنوی که به نوعی برآمده یا توصیف روابط حاکم بر نظام استبدادی است، چون «حکایت آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت»، «موسی و فرعون»، «نخجیران و شیر»، «رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار» و... مؤید این ادعاست.

یکی از محوریتترین موضوعات یا بنمایه ها در داستانهای یادشده - که با نگرش اجتماعی مطرح شده یا به نوعی جنبه اجتماعی آن مشهودتر است - مکر و نیرنگ است؛ موضوعی که با وجود گستره فراوان و تأکید آشکار مولانا بر آن، مورد غفلت بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته و حتی در برخی از کتابهای موضوعی چون شرح موضوعی مثنوی «میناگر عشق» تألیف کریم زمانی به این موضوع برجسته و تکرارشونده، توجهی نشده است. از لحاظ بسامدی نیز مکر و مصادیق آن، یکی از پر بسامدترین واژگان مثنوی است. توجه به

این بسامد و تأکید صریح مولانا بر مکر و مصادیق آن^۲ و اهمیت آن در نظام فکری مولانا و تبیین اندیشه های او ضرورت پرداختن به چنین تحقیقی را بیشتر می کند. از این رو این مقاله ضمن بررسی عقاید مولانا در باب مکر با تأکید بر داستانهای که مولانا درباره «موسی و فرعون» در سراسر مثنوی آورده و بهره گیری از داستانهایی که به نوعی موضوع مکر و نیرنگ محور آنها را تشکیل داده است به نقد و تحلیل جامعه شناسانه و روانشناسانه الگوهای رفتاری حاکم و محکوم در مثنوی می پردازد.

۱- مکر و نیرنگ در آینه اخلاق

رذایل در علم اخلاق نقطه مقابل فضایل است. گویا سابقه این طبقه بندی به یونان باستان بر می گردد. افلاطون، فضیلت را سلامت و اعتدال نفس و فضایل اخلاقی انسان را به سلامت سه قوه عقل، احساس و اراده مربوط می دانست. از نظر گاه او آن گاه که قوه عاقله انسان در سلامت و اعتدال باشد، «حکمت» آفریده می شود و از اعتدال قوه احساس و عواطف «عفت» و از اعتدال قوه اراده «شجاعت» بروز می یابد. به نظر افلاطون از آنجا که انسان موجودی اجتماعی، و در روابط خود با دیگران نیازمند اعتدال و سلامت است، «عدالت» لازمه فضیلت اجتماعی و حاصل اجتماع فضایل سه گانه یادشده است. ارسطو نیز با پذیرفتن این نظریه تنها به فطری و ذاتی بودن آن اعتراض کرده و آنها را اکتسابی دانسته است (ر.ک: بزم آورد، ۱۳۶۸، ص ۳۵۷).

از آنجا که فضایل یاد شده حد واسط و اعتدال قوای نفسانی است، باید درجه افراط یا تفریطی نیز برای آنها قائل شد و چون به ازای هر فضیلت دو رذیلت وجود دارد، رذایل اخلاقی به هشت مورد زیر تقسیم می شود:

حد افراط حکمت، «سفه» است و آن افراط استعمال فکر است در چیزی که واجب نیست و به آن گریزی نیز گویند و حد تفریط آن «بله» که حاصل به کار نبردن قدرت فکری است. «تهور» حد افراط شجاعت و «جبن» حد تفریط آن. «شره» حد افراط شهوت و «خمود و سستی» نقطه مقابل آن. «ستم گری» حد افراط «عدالت» و «ستم پذیری» حد تفریط آن (همان، ص ۳۵۹). به این ترتیب نظریه حکمای یونان در باب اخلاق به وسیله حکمای مسیحی و اسلامی رشد و گسترش یافت.

حال اگر در تقسیم بندی حدود قوای بشری نیک بنگریم به روشنی درخواهیم یافت که جایگاه مکر و نیرنگ در کجا قرار دارد. مطابق این طبقه بندی، مکر و نیرنگ را باید حد افراط حکمت و قوه عاقله دانست؛ زیرا مکر و فریب نتیجه زیرکی است و بسته به حوزه انگیزی آن، گستره کارکرد سطحی یا عمیق دارد به این معنا که اگر از ناحیه حکومت باشد، توسع و تعمق بیشتری دارد تا در موقعیتهای غیر اجتماعی؛ لذا از این لحاظ با حدود افراطی و تفریطی عدالت نیز پیوند می خورد. در این نگرش باید ردپای اعمال مکارانه و اندیشه های دسیسه محور را در جوامع استبداد زده و اندیویدالیسم (فردگرایی) جست.

۲- مکر و خاستگاه آن در بینش مولانا

دنیای ذهنی مولانا در مثنوی بر نظام دیالکتیک مبتنی است و بررسی عقاید و نظریات وی در مثنوی خودگویای همین واقعیت انکار ناپذیر است. در واقع، چیرگی چنین دیدگاهی در این « بزرگترین حماسه روحانی بشریت » (شرح جامع مثنوی، پیشگفتار شفیع کدکنی، ۱۳۷۷، ص ۱۵) مظهر ابطالی بر نظریه های مستشرقانی چون هگل است که همواره بر یک بعدی و یک سو نگر بودن دیدگاه معرفتی شرقیان اشاره دارند.^۳

در نظرگاه مولانا هر مفهوم یا مضمونی چه مادی و بیرونی (objective) و چه معنوی و درونی (subjective) از صورتی دوگانه برخوردار است. مکر و نیرنگ یکی از آن مضامین دوگانه به شمار می رود که گرچه اغلب زشت و ناپسند است، گاه مطابق منطق قرآن در برابر ماکرین، رنگ و بوی الهی به خود می گیرد و نیکو و پسندیده می گردد. در واقع، عقیده مولانا در این باره بر نگرش قرآنی و اسلامی مبتنی است.^۴ لذا از نظر او مکر که در جهت مبارزه با نیرنگ نیرنگ بازان ارائه شود، پسندیده و ستودنی است:^۵

مکر کن در راه نیکو خدمتی تا نبوت یابی اندر امتی

مکر کن تا و ارهی از مکر خود مکر کن تا فرد گردی از جسد

مکر کن تا کمترین بنده شوی در کمی رفتی خداونده شوی (۴۷۱-۴۶۹/۵)

در جهان بینی ملای روم سرچشمه های مکر و نیرنگ متفاوت است و بسته به اینکه از

کدام آبشخور مایه گرفته است، ظهوری متلون و گونه گون دارد:

۱- نخستین سرچشمه بروز آن را باید در وسوسه های شیطانی جستجو کرد. در نظر گاه او جلوه های مکر شیطانی متلونترین صورت نیرنگ بازی است به گونه ای که گاه از راه تعجیل و شتاب در کارها شکل می گیرد:

مکر شیطان است تعجیل و شتاب لطف رحمان است صبر و احتساب (۵/۲۵۷۳)

و گاه همچون فریب دادن بلعم باعورا از نقاط آسیب پذیر دینی وارد می شود؛ همچون طریقه ای که در داستان «بیدار کردن معاویه برای نماز» در دفتر دوم آمده است. «معاویه - درحالی که درها را از درون قفل کرده بود- در خوابی عمیق فرو رفته بود. ناگهان ابلیس در هیأت شبی او را از خواب بیدار می کند. معاویه از او می پرسد: «که هستی و برای چه مرا بیدار کردی؟» شبیح پاسخ می دهد: «ابلیسم و برای نماز خواندن بیدارت نمودم». معاویه از این سخن تعجب کرد و گفت:

نی نی این غرض نبود تو را که به خیری رهنما باشی مرا

دزد آید از نهان در مسکنم گویدم که پاسبانی می کنم!

من کجا باور کنم آن دزد را؟ دزد کی داند ثواب و مزد را؟ (۲/۲۶۱۴-۲۶۱۶)

ابلیس سخنان فریبنده بسیاری بر زبان می راند، ولی کارگر نمی افتد تا سرانجام پرده از روی عمل خود بر می دارد که ثواب حسرت خوردن بر نماز قضا شده از صدها نماز بموقع برتر است و من برای اینکه ثواب کمتری نصیب شود، بیدارت کردم:

پس عزازیلش بگفت: ای میر راد **مکر** خود اندر میان باید نهاد

گر نمازت فوت می شد آن زمان می زدی از درد دل آه و فغان

آن تأسف و آن فغان و آن نیاز در گذشتی از دو صد ذکر و نماز

من تو را بیدار کردم از نهیب تا نسوزاند چنان آهی حجیب

تا چنان آهی نباشد مر تو را تا بدان راهی نباشد مر تو را

من حسودم از حسد کردم چنین من عدوم کار من **مکر** ست و کین (۲/۲۷۸۰-۲۷۸۵)

در دفتر سوم نیز به همین مضمون اشاره شده است:

شومی آن که سوی بانگ نماز داعی الله را نبردندی نیاز

دعوت **مکار** شان اندر کشید الحذر از **مکر** شیطان ای رشید (۳/۸۶۲-۸۶۳)

مولانا نزدیکی و اظهار دوستی ابلیس را مکر و فن می داند:

مشتری نبود کسی را راهزن و نماینده مشتری **مکر** است و فن (۲/۲۷۰۳) از دیدگاه او یکی از قویترین عوامل مکراندیشی و نیرنگ بازی مستبدان و یا سلاطین جبار، فریفتگی در برابر شیطان است؛ چنانکه در مناظره «معاویه و ابلیس» به این موضوع تصریح شده است:

با خدا گفتم، شنیدی رو به رو	من چه باشم پیش مکرت ای عدو؟
معرفت های تو چون بانگ صفیر	بانگ مرغان است لیکن مرغ گیر...
مغر نمرود از تو آمد ریخته	ای هزاران فتنه ها انگیزه
عقل فرعون ذکی فیلسوف	کورگشت از تونباید او وقوف
بولهب هم از تو ناهلی شده	بوالحکم هم از تو بوجهلی شده
ای بر این شطرنج بهر یاد ما	مات کرده صد هزار استاد را
ای ز فرزین بندهای مشکلات	سوخته دل ها سیه گشته دلت
بحر مکری تو خلاق قطره یی	تو چوکوهی وین سلیمان ذره یی
کی رهد از مکرت تو ای مختصم؟	غرق طوفانیم الا من عصم (۲/۲۶۵۷-۲۶۷۰)

او عقیده دارد که ریشه دام افکنیهای شیطانی را باید در ویژگی «حسد» جستجو کرد. در داستان «آن پادشاه که نصرانیان را می کشت»، نقش محوری حسادت و مکر حاصل از آن نیز آشکارا نمایان است. مولانا در این داستان از پادشاه جباری سخن می گوید که نسبت به پیروان حضرت عیسی (ع) کینه داشت و درصدد براندازی آیین آنان بود، اما نمی دانست چگونه این نیت شوم را عملی کند. وزیری داشت حیل ساز، چاره را در آن دانست با تظاهر به مسیحی شدن از دربار رانده شود و برای اینکه عیسویان به نقشه او شک نکنند از پادشاه خواست تا دست و گوش و بینی اش را به کیفر این دین ورزی ببرند. آن گاه است که می توان در میان آن قوم نفوذ، و با حرکتی خزانده موجبات براندازی دینشان را مهیا کرد. مولانا ریشه چنین فریبی را «حسادت» می داند و بیان می کند:

ور حسد گیرد ترا در ره گلو	در حسد ابلیس را باشد غلو
کو ز آدم ننگ دارد از حسد	با سعادت جنگ دارد از حسد...
چون کنی بر بی حسد مکر و حسد	ز آن حسد، دل را سیاهی ها رسد
خاک شو مردان حق را زیر پا	خاک بر سر کن حسد را همچو ما

آن وزیرک از حسد بودش نژاد تا به باطل گوش و بینی باد داد
بر امید آنکه از نیش حسد زهر او در جان مسکینان رسد (۴۳۵-۴۳۷ و ۴۳۰-۴۲۹/۱)
۲- دومین و در عین حال خطرناکترین منشأ مکر آفرین در مثنوی، نفس اماره و لجاجتهای
نفسانی است:

مردم نفس از درونم در کمین از همه مردم بتر در مکر و کین (۱/۹۰۶)
مصطفی فرمود: گر گویم به راست شرح آن دشمن که در جان شماس
زهره های پر دلان هم بر درد نه رود ره، نه غم کاری خورد
نه دلش را تاب ماند در نیاز نه تنش را فوت روزه و نماز
همچو موشی پیش گربه لا شود همچو بره پیش گرگ از جا رود
اندرو نه حيله ماند نه روش پس کم ناگفته تان من پرورش (۱۹۱۵-۲/۱۹۱۱)
۱-۲- گرچه در نگاه مولانا «نفس و شیطان هر دو یک تن بوده اند»، وی تزویرهای نفسانی را
بدترین و لجوجترین نوع ممکن می داند.^۶ فریبکاریهای مستمر و وعده دهی های نو به نو
هر انسانی را - اگر از پشتوانه معنوی خالی باشد- می فریبد و مفتون فریب مرد افکن
خویش می کند:

من ز مکر نفس دیدم چیزها کو برد از سحر خود تمیزها
وعده ها بدهد تو را تازه به دست تو هزاران بار آن ها را شکست
عمر گر صد سال خود مهلت دهد اوت هر روزی بهانه نو دهد (۲۲۸۰-۲/۲۲۷۸)
تأکید وی بر مخاطرات نفس و فریبگی و ساوس نفسانی در مثنوی به حدی است که اساس
بسیاری از داستانهای مولانا بر محور تزویرهای نفس استوار گشته است.

۲-۲- درنگرش اجتماعی مولانا به دلیل غلبه دیدگاه منفی و رایج عصر و بازتاب تصویر
سلبی از زنان،^۷ غلبه مرد محوری در فرهنگ سنتی چون این سخن بزرگمهر حکیم، که
« هرگاه پادشاهی با زنان و کودکان افتد، بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهد رفت»
(سیاست نامه، ۱۳۴۸، ص ۲۸۲)، گاه صورتگریهای نفسانی در تمثیل زنان به نمایش درمی آید:^۸

نفس خود را زن شناس از زن بتر زانکه زن جزوی است نفست کل شر (۲/۳۲۷۲)
اما ریشه شناسی مولانا تنها به ذکر این عوامل ختم نمی شود؛ زیرا مسلک آموزشی مولانا
در مثنوی به او اجازه نمی دهد که تنها به ذکر دردها پردازد و مخاطبان را از راهکارهای

ارزنده خود محروم سازد؛ لذا شناخت دامگسترهای نفس و رهایی از دام نفس را جز با توجه و عنایت حضرت حق ممکن نمی داند:

مکر نفس و تن نداند عام شهر
او نگردد جز به وحی القلب، قهر (۳/۲۵۶۰)

آنکه حق پشتش نباشد از ظفر
وای اگر گربه ش نماید شیر نر

وای اگر صد را یکی بیند ز دور
تا به چالش اندر آید از غرور...

می نماید موج خونش تل مشك
می نماید قعر دریا خاک خشك

چون در آید در تك دریا بود
دیده فرعون کی بینا بود؟

دیده بینا از لقای حق شود
حق کجا همراز هر احمق شود؟ (۲/۲۲۹۸-۲۳۰۹)

وی هم چنین یکی دیگر از راه های رهایی را عملکرد معکوس و دلپساری به روشنگریهای پیر روشن ضمیر و آگاه به مراتب نفس می داند:

مشورت با نفس خود گر، می کنی
هر چه گوید کن خلاف آن ذمی

گر نماز و روزه می فرمایدت
نفس **مکار** ست، مکر می زایدت

مشورت با نفس خویش اندر فعال
هر چه گوید، عکس آن باشد کمال

بر نیایی با وی و استی—ز او
رو بر یاری، بگیر آمیز او (۲/۲۲۷۳-۲۲۷۶)

۳- سومین منشأ **مکر** از دریچه مثنوی، رنگ و بوی الهی دارد و باید آن را از مصادیق کید ممدوح و محصول عقل معاد اندیش عاقبت نگر دانست که برخلاف دو نوع نخستین، که زحمت زا و رنج آفرین است، رحمت افزا و کارگشا است:

حیله ها و چاره جوییهای تو
جذب ما بود و گشاد این پای تو (۳/۱۹۶)

حق این است، آن گاه که چاره جوییهای انسان پشتوانه الهی یا اخلاقی داشته باشد به مصداق آیات قرآن چون « مکروا مکراً و مکرنا مکراً و هم لایشعرون » (قرآن، ۵۰/۲۷) « قد مکروا مکرهم و عندالله مکرهم و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال » (قرآن، ۴۶/۱۴) محمود و پسندیده است و آن گاه که از زمینه های اخلاقی و الهی خالی باشد، مظهر فتنه گری و ناپسندی است. مولانا با درافکندن چنین اندیشه ای است که طرح داستانی خویش را پیش می برد و بتدریج آن را به مضمونی مسلط بدل، و داستان خود را بر مبنای آن استوار می سازد. نمونه این عمل در داستان تمثیلی « نخجیران و شیر » مشاهده می شود. وی با در نظر داشتن این عقیده، که برای رهایی از بند استبداد، خدعه ها رنگ تدبیر می گیرد

به طراحی داستان «نخجیران و شیر» (۱۳۸۹-۱/۹۰۰) پرداخته است. نخجیرانی که در برابر استبداد تن به ذلت داده اند و برای رهایی از هراس هجوم شیر با رویکردی ذلیلانه و متظاهرانه پیشنهاد می کنند تا هر روز یکی از نخجیران را به عنوان غذای روزانه برای او بفرستند، باشد که در برابر آن از هجوم همه جانبه شیر در امان باشند؛ اما زیرکی خرگوش و چاره جویی او، نخجیران را از غبن و هراس همیشگی وجود شیر نجات می دهد:

جمع گشتند آن زمان جمله و حوش	شاد و خندان از طرب در ذوق و جوش
حلقه کردند او چو شمعی در میان	سجده کردندش همه صحرائیان
تو فرشته آسمانی یا پیری	نی تو عزرائیل شیران نری
هر چه هستی جان ما قربان توست	دست بردی، دست و بازویت درست
راند حق این آب را در جوی تو	آفرین بر دست ویر بازوی تو
باز گو تا چون سگالیدی به مکر	آن عوان را چون بمالیدی به مکر؟ (۱/۱۳۵۷-۱۳۶۲)
گفت تأیید خدا بود ای مهان	ورنه خرگوشی که باشد در جهان؟
قوتم بخشیده دل را نور داد	نور دل مر دست و پا را زور داد
از بر حق می رسد تفضیل ها	باز هم از حق رسد تبدیلهها (۱/۱۳۶۵-۱۳۶۷)
شیر گفت: آری ولیکن هم بین	جهد های انبیا و مؤمنین
حق تعالی جهدشان را راست کرد	آنچه دیدند از جفا و گرم و سرد
حیله هاشان جمله حال آمد لطیف	کل شی من ظریف هو ظریف
دامهاشان مرغ گردونی گرفت	نقص هاشان جمله افزونی گرفت (۱/۹۷۱-۹۷۵)
مکرها در کسب دنیا بارد است	مکرها در ترک دنیا وارد است
مکر آن باشد که زندان حفره کرد	آن که حفره بست آن مکر است سرد
این جهان زندان و ما زندانیان	حفره کن زندان و خود را وارهان (۱/۹۷۹-۹۸۲)

۳- رفتار شناسی مکر و نیرنگ در جامعه استبدادی

۳-۱- ویژگیهای نظام استبدادی

بی گمان از بلایای خود ساخته در جوامع انسانی از دیرباز تاکنون، ایجاد نظامهای استبدادطلب و اقتدارگرا (authoritarianism) است. ارسطو در کتاب «سیاست» در کنار انواع شکل‌های پادشاهی - که در آن دوران به چهار حوزه تقسیم بندی می شد - به نوع

پنجمی اشاره می کند «و آن چنان است که شهریاری یکتا بر همه امور حاکم است. این نوع پادشاهی را می توان همانند ولایت سرور خانواده بر اعضای آن دانست؛ زیرا چنانکه ولایت خدایگان نوعی پادشاهی خانگی است، پادشاهی مطلق نیز نوعی پدری بر یک شهر یا یک یا چند قوم است» (سیاست، ۱۳۷۱، ص ۱۴۴).

از نظر جامعه شناسان، نظام خود محور، نتیجه «سلطه تحمیلی اقلیتی بیگانه تحت عنوان برتری اجتماعی، قومی یا فرهنگی بر اکثریتی از مردم بومی است» (تغییرات اجتماعی، ۱۳۶۶، ص ۲۴۹). باورمندی به این برتری است که آنها را وامی دارد با «توسل جستن به زور هم چنین به مجموعه ای از توجیهات و رفتارهای قالبی به منظور حفظ و استمرار سلطه» (همان، ص ۲۵۰)، طبقات مختلف مردم را از تلاش برای هرگونه تغییر در نهاد های اجتماعی باز دارند. بر این اساس رفتار حاکمان استبدادی با مردم همواره پدرمآبانه، تحقیرآمیز و قییم منشانه است و هرگونه تعامل یا نزدیکی به چنین حاکمان، وحشت آور و هراسناک است و باید از پیامدهای آن ترسید.

روشن است تنفس در چنین فضایی جز بی هویتی چیز دیگری به همراه نخواهد داشت؛ زیرا استبداد نه تنها مانع یادآوری گذشته است؛ به آینده نیز نمی اندیشد و دیگران را نیز از این کار منع می کند. استبداد رژیمی است که فقط در لحظه به سر می برد. این بی ثباتی را نبود هرگونه ساختار اجتماعی تداوم می بخشد و بقایش را تضمین می کند (ر.ک: در پیرامون خودمداری ایرانیان، ص ۱۰۵). خود مدار، اسیر زندگی روزمره و بنده «دم غنیمت شمردن» است؛ اما برای او غنیمت شمردن حال به معنای فرصت طلبی در پاسخگویی به نیازها و تحقق منافع و مصالح شخصی است (همان، ص ۱۰۶).

از دیدگاه روانشناسان اجتماعی آنچه روابط میان افراد را در چنین جوامعی شکل می دهد، نه رفتار آزادانه معقول و بی شایبه که اعمالی ریاکارانه و نمایشی خواهد بود؛ چون مردم در چنین فضایی نه تنها به دنبال پیشرفت اجتماعی و حتی تعالی فردی نیستند؛ با لطایف الحیل در صدد دستیابی به سود و منفعت بیشترند و کسب رضایت خاطر حاکم مستبد را ملازم رسیدن به مقصود خویش می دانند؛ زیرا «هر چه بیشتر، مردم به استبدادی بودن رژیم آگاهی یابند به پیروی و وفاداری متظاهرانه تری روی می آورند. این ویژگی به مرور، فرد را چنان به بی هویتی و استفاده از نقابهای گوناگون می کشاند که او را بی شکل و

بی‌هنجار می‌کند و فقط هر عملی که متضمن تحقق اهداف خودمدارانه او باشد، برایش ممکن می‌گردد» (همان، ص ۵۵ و ۵۴). شکل‌گیری و استمرار اندیشه‌های ماکیاولانه «هدف وسیله را توجیه می‌کند» در نظام سلطه را نیز باید ناشی از رفتار خودمدارانه حاکمان مستبد دانست. مولانا در داستان «آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت» (۷۶۸-۱/۳۲۴) کاملاً این عقیده حاکم بر نظام سلطه را به نمایش گذاشته است. وی در این داستان پادشاهی جبار را به تصویر می‌کشد که با نقشه وزیر گربزش - که بارفتار متظاهران و مکارانه دردل‌های عیسویان نفوذ کرد - موفق شد با اختلاف افکنی بین سران عیسوی، گروه‌های دوازده گانه مسیحی را به جان هم اندازد و بسیاری از آنان را به دست یکدیگر به کام مرگ کشاند.

۳-۲- ویژگیهای نظام فرعونی (استبداد فرعونی) در مثنوی

در نگاه مولانا نمونه یک نظام استبدادزده، جامعه زمان موسی (ع) و بهترین الگوی یک انسان اقتدارگرا و خود محور (اگوئیست)، شخصیت فرعون است. شیخ بلخ، چنان با مهارت در مثنوی خود به توصیف و تشریح آن پرداخته است که هر خواننده‌ای را - که با چنین نگرش تحقیقی و تحلیلی بدان بنگرد - مجذوب می‌کند و به تعجب وامی‌دارد.

از تمایلات نظام استبدادی، تربیت جامعه‌ای گوش‌به‌فرمان و بی‌هویت است؛ زیرا «در جوامع اقتدارگرا، فرهنگ قدرت ابتدا از نهادهای خرد اجتماعی شخصیتی می‌سازد که روانمایه آن ضعف و وابستگی است؛ زیرا مکر اندیشان مستبد همواره از سقوط از اریکه قدرت بر فرش ذلت و از امکان قیام انتقام جویان و در خطر افتادن منافعشان، هراسناکند» (روانشناسی استبداد، ۱۳۸۱، ص ۹). این فرهنگ از همان آغاز کودکی با سیطره کل بر جزء، شروع به تخریب ساختار شخصیتی انسانها می‌کند تا فراورده‌هایی تحویل جامعه دهد که در قلمرو ناخودآگاه در تعارض با نظام سیاسی حاکم نباشد (استبداد و اقتدارگرایی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳). این ویژگی، آشکارا از سوی مولانا در رفتار فرعون با مردم فرودست زمانه توصیف شده است بدین گونه که فرعون پس از دیدن خوابی هولناک و پیشگویی معبران از سرنگونی حکومتش به دست کودکی که تازه متولد شده با توسل به ترفندهای پست انسانی و دعوت از مادران تازه زاییده برای دریافت پاداش، کودکان ایشان را از دم تیغ می‌گذراند تا از شکل‌گیری ساختاری مخالف با نظام خود، جلوگیری کند:

هر زن نوزاد را بیرون ز شهر سوی میدان غافل از دستان و قهر

چون زنان جمله بدو گرد آمدند هر چه بود آن نر ز مادر بستند
 سر بریدندش که این است احتیاط تا نروید خصم و نفرزاید خیاط (۳/۹۴۵-۹۴۷)
 رفتار فرعون در فرستادن زنان جاسوس برای تجسس در میان مردم و اطمینان از کشته شدن
 حضرت موسی (ع) از نشانه های دیگر چنین هراسی است:
 آن زنان قابله در خانه ها بهر جاسوسی فرستاد آن دغا
 غمز کردندش که اینجا کودکی است نامد او میدان که دروهم و شکی است
 (۳/۹۴۹-۹۵۰)

به نظر مولوی جامعه استبدادی محکوم اغراض انسان انحصارطلبی است که خارج از اخلاق
 اجتماعی و مبتنی بر فردیت برترانگار خویش عمل می کند. توصیف رفتار شرارت آمیز
 فرعون، یادآور این سخن «توماس هابز» است که «اگر انسان از بستر حیات مدنی - سیاسی
 که او را پایبند اخلاق می کند جدا شود، شریرترین و درنده خوترین موجودات می شود
 «(انسان شناسی فلسفی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱ و روانشناسی اجتماعی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۰). مولانا
 عکس العمل فرعون را در برابر این هراس چنین توصیف می کند:

این سخن پایان ندارد مکرهاش جمله می پیچد هم در ساق و پاش
 صد هزاران طفل را می کشت او برون موسی اندر صدر خانه در درون
 از جنون می کشت هر جا بود جنین از حیل آن کور چشم دوریین
 ازدها بود مکر فرعون عنود مکر شاهان جهان را خورده بود (۳/۹۶۱-۹۶۴)
 از دید مولانا یکی از رفتارهای ننگین و رنگ آمیز حکام مستبد، فرافکنی و تهدید است
 تا بدین وسیله از بیداری ملت غفلت زده جلوگیری کنند؛ زیرا آنان همواره خواهان پیروی
 بی چون و چرای اتباع خویشند و از هرگونه شبهه افکنی - که مانع تحمیل کردن روایت
 استبدادی آنان می شود - بیزاری می جویند (در پیرامون خودمداری ایرانیان، ص ۱۹۵).
 خطاب فرعون به موسی و او را عامل اصلی کشتار مردم و آشوب زمانه دانستن، نمونه ای از
 فرافکنیهای نظام مستبد برای تخریب مخالفان و بدبین کردن مردم نسبت به آنان است:

گفت فرعونش چرا تو ای حکیم خلق را کشتی وافکندی به بیم
 در هزیمت از تو افتادند خلق در هزیمت کشته شد مردم ز زلق
 لاجرم مردم تو را دشمن گرفت کین تو در سینه، مرد و زن گرفت

خلق را خواندی، برعکس شد
 من هم از شرت اگر پس می خزم
 دل از این بکن که بفریبی مرا
 تو بدان غره مشو کش ساختی
 صد چنین آری و هم رسوا شوی
 خوار گردی ضحکه غوغا شوی
 عاقبت در مصر ما رسوا شدند (۳/۱۰۶۷-۱۰۷۵)

مولانا ریشه هر گونه فرافکنی و تهدید از سوی مستبدانی چون فرعون را در طمع، شهوت و حسادت و ناتوانیهای فردی می داند؛ هم چنانکه از دیدگاه روانشناسان اجتماعی علت اساسی چنین رویکرد نکوهیده به مکر، خود کم بینی، طمع، فرصت طلبی، ترس، شهوت و حسادت است (ر.ک: جامعه و فرد، ۱۳۷۰، ص ۶۳). مولانا ناتوانیهای فرعون و تظاهر به توانمندی دروغین او را- که از رهگذر مال و قدرت ایجاد شده- شبیه مکر آن شغالی می داند که خود را در خُم رنک فرو برد تا مردم او را همچو طاووس بدانند و به سوی او جلب شوند؛ اما غافل از اینکه در «محک تجلی» موسی (ع) جز سیه رویی و رسوایی چیزی نصیبش نمی شود:

همچو فرعون مرصع کرده ریشش
 او هم از نسل شغال متاده زاد
 هر که دید آن مال و جاهش سجده کرد
 هان ای فرعون ناموسی مکن
 سوی طاووسی اگر پیدا شوی
 موسی و هارون چو طاوسان بدنند
 زشتی ات پیدا شد و رسوایی ات
 چون محک دیدی سیه گشتی چو قلب
 ای سگ گرگین زشت و حرص و جوش
 غره شیرت بخواهد امتحان
 برتر از عیسی پریده از خریش
 در خم مالی و جاهی در فتاد
 سجده افسوسیان را او بخورد...
 تو شغالی هیچ طاوسی مکن
 عاجزی از جلوه و رسوا شوی
 پر جلوه بر سر و رویت زدند
 سرنگون افتادی از بالایی ات
 نقش شیری رفت و پیدا گشت کلب
 پوستین شیر را بر خود مپوش
 نقش شیر و آنکه اخلاق سگان؟

از آنجا که غالباً توطئه ها و چاره جوییهای مستبدان برای منفور و متهم کردن نخبگان اجتماعی کارگر نمی افتد، روی آوردن به سحر و جادو یا امور به ظاهر ماورائی را باید حيله ای دیگر برای مسحور و مغفول کردن اذهان جامعه به شمار آورد:

گفت فرعونش ورق در حکم ماست دفتر و دیوان حکم، این دم مراسم

مر مرا بخریده اند اهل جهان از همه عاقلتری تو ای فلان؟

موسیا خود را خریدی، هین برو خویشان گم کن، به خود غره مشو

جمع آرم ساحران دهـر را تا که جهل تو نمایم شهر را (۱۰۸۵-۳/۱۰۸۲)

در اندیشه ضد استبدادی مولوی عاقبت مستکبران مکرپیشه یا گرفتاری در برابر استدرج الهی و همّت و اراده برگزیدگان الهی و مردمی است؛ هم چنانکه در داستان «شیر و نخجیران» پس از افتادن شیر در دام مکر خرگوش (چاه) به آن اشاره شده است:

در فتاد اندر چهی کو کنده بود ز آن که ظلمش در سرش آینده بود

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان این چنین گفتند جمله عالمان

هر که ظالمتر، جهش با هولتر عدل فرمودست: بتر را بتر (۱۳۱۰-۱/۱۳۰۸)

یا به دلیل هدایت ناپذیری، سرانجام در بند مکر زبردستان اسیر می شوند؛ چنانکه در داستان موسی و فرعون، سرنوشت فرعون را گرفتاری در بند مکر وزیر گریزش، هامان، بیان می کند. در دیدگاه وی هامان را باید نماینده جمعیت غوغا و فشار دانست که تأمین منافع خویش را در گرو پابرجایی حکام فاسد و مستبد می بینند. مولوی عاقبت چنین مستبدان نیرنگ باز را جز بی ارادگی و خود باختگی (automaton) نمی داند. این موضوع آن گاه نشان داده می شود که فرعون متأثر از اندرزهای آسیه برای ایمان آوردن به خدای موسی (ع) در شک و تردید قرار می گیرد و نمی داند چه کند؛ وزیر فرصت طلب خود هامان را فرامی خواند و حال و روز خود و سخنانی را که آسیه با او در میان نهاد، بیان می کند؛ اما هامان - که دستیابی به منافع شخصی خود را در پایداری حکومت سلطه محور فرعون می دید -^{۱۱} با چرب زبانی و تملق، بارقه های امید فرعون را که آسیه برای هدایت و بیداری وجدان او ایجاد کرده بود، خاموش، و او را مسحور سخنان فریبنده خود کرد تا فرعون بیش از پیش در دام خودمحوری و خودشیفتگی نفسانی خود فرو رود و در برابر

فرمان نفس و فریبکاریهای وزیرش با بی ارادگی روبه رو، و قدرت تصمیم گیری از او سلب شود:

گفت با هامان چو تنه‌ایش بدید	جست هامان و گریبان را درید
بانگها زد گریه‌ها کرد آن لعین	کوفت دستار و کله را بر زمین
که چگونه گفت اندر روی شاه	این چنین گستاخ آن حرف تباه ^{۱۲}
جمله عالم را مسخر کرده تو	کار با بخت چون زر کرده تو
از مشارق و زمغارب بی لجاج	سوی تو آرند سلطانان خراج
پادشاهان لب همی مالند شاد	بر ستانه خاک تو ای کیقباد ...
تا کنون معبود و مسجود جهان	بوده ای، گردی کمین‌ه بندگان
در هزار آتش شدن زین خوشتر است	که خداوندی شود بنده پرست
نه بکش اول مرا گگردن بزن	تا نبیند این مذکت چشم من
خود نبودست و مبادا این چنین	که زمین گردون شود گردون زمین
بندگانمان خواجه تاش ما شوند	بی دلانمان دل خراش ما شوند
چشم روشن دشمنان و دوست کور	گشت ما را پس گلستان ععر گور
خرمن فرعون را داد او به باد	هیچ شه را این چنین صاحب مباد

(۲۷۷۴-۴/۲۷۲۴)

گرچه در مثنوی، فرعون و مکرهای او تمثلی از نفس و نیرنگ بازیهای آن دانسته شده، نباید از اشاره‌های اجتماعی آن غافل ماند. مطابق ساختار فکری و اهداف آموزنده مولانا ظهور چنین افکار و اعمالی در هر فرد یا جامعه‌ای خطر آفرین و هراس انگیز است. بی شک هر انسان‌نیز آنان که از هدایت الهی و پشتوانه عصمت برخوردارند- با دستیابی به قدرت و ثروت مطابق نص قرآن کریم «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی» (۶/۹۶) در معرض فسادهای اخلاقی و شخصیتی قرار دارد و مولانا با آگاهی از این قضیه به ما هشدار می‌دهد که همواره باید در برابر چنین هنگامه‌ای هوشیار بود و از فریبکاریهای نفس غافل نبود:

آنچه در فرعون بود آن در تو است	لیک از درهات محبوس چه است
ای دریغ این جمله احوال تو است	تو بر آن فرعون بر خواهی بست
گر ز تو گویند وحشت زایدت	ور ز دیگر آن فسانه آیدت

چه خرابت می کند نفس لعین

دور می اندازدت سخت این قرین (۹۷۴-۴/۹۷۱)

۳-۳- عکس‌العملهای اجتماعی در برابر نیرنگ مستبدان

مطابق نظریه های رفتارشناسانه، « رفتار آدمی همواره فراخور موقعیت خاصی است که به او این امکان را می دهد تا خود را با حال و هوای حاکم بر دنیای فردی یا اجتماعی وفق دهد یا به عکس‌العمل وادارد» (روانشناسی استبداد، ص ۳۴). یکی از آن مواقع زمانی است که در محیطی بسته و استاتیک (ایستا) قرار می گیرد؛ فضایی که برخی را به سوی انفعال و برخی دیگر را به سوی تحرک و تحول وامی دارد. اگر در مثنوی ژرفتر بنگریم، این ویژگیها را می توان در رفتار شخصیت‌های داستانی مولانا و در حکایات انتقادی و ضد استبدادی چون موسی و فرعون، نخجیران و شیر (۱۳۸۹-۱/۹۰۰) و شاگردان و معلم بدخلق (۱۶۱۳-۱/۱۵۲۲) بخوبی مشاهده کرد. مولانا این عکس‌العملها را در سه شکل زیر ارائه می دهد:

۳-۳-۱- قشر عظیمی از ساکنان جامعه استبداد زده به دلیل حاکمیت جو اختناق و خشونت، راهی جز انفعال و سکون ندارند. ایجاد ترس و وحشت از جمله عوامل ماندگار ماندن چنین حکومت‌هایی است. «منتسکیو» نیز همچون مولانا بهترین عامل روانی حافظ نظامهای استبدادی را ایجاد هراس می داند و تأکید می ورزد که ناتوانی در تحمیل ترس و وحشت، مظهر سرنگونی حکومت‌های مستبد است (ر.ک: روح القوانین، ۱۳۶۲، ص ۱۱۹). مولانا عکس‌العمل غالب چنین مردم هراس زده را تظاهر و دگر نمایی می داند به این معنا که مردم استبداد زده می کوشند با پوشیده داشتن اعتقادات واقعی خود و پابندی دروغین و ریاکارانه به باورها و اعمالی که در موقعیت معین، انسان را از تعرض و تجاوز مصون نگه می دارد از هرگونه آسیبی در امان باشند؛ زیرا « هرچه بیشتر مردم به استبدادی بودن رژیم آگاهی داشته باشند به پیروی و وفاداری متظاهرانه تری روی می آورند» (تغییرات اجتماعی، ص ۵۴). این ویژگی در داستان «نخجیران و شیر» وضوح بیشتری دارد. نخجیران برای در امان ماندن از هجوم هراس انگیز شیر و دفع آن - که خوشی زندگی را بر آنان تلخ کرده بود - منفعلانه و متظاهرانه به شیر پیشنهاد می کنند که اگر به سرزمین ما هجوم نیاوری، ما هر روز غذای تو را تأمین و تضمین می کنیم:

بوده اند از شیر اندر کش مکش

طایفه نخجیر در وادی خویش

آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود

بس که آن شیر از کمین، درمی ربود

حیله کردند آمدند ایشان به شیر
جز وظیفه در پی صیدی میا
گفت آری گر وفا بینم نه مکر
من هلاک فعل و مکر مردمم
کز وظیفه ما ترا داریم سیـر
تا نگردد تلخ بر ما این گیا
مکرها بس دیده ام از زید و بکر
من گزیده زخم مار و کژدمم
(۹۰۰-۹۰۵/۱)

در داستان «موسی و فرعون» این موضوع در رفتار بنی اسرائیل - آن گاه که منادیان فرعون، بنی اسرائیل را به طمع انعام شاه در میدان شهر جمع کردند تا مانع تولد حضرت موسی (ع) شوند - نمود بیشتری می یابد:

ای اسیران سوی میدانگه روید
چون شنیدند مژده اسرائیلیان
حیله را خوردند و آن سو تاختند
پس بجوشیدند اسرائیلیان
چون به حیلشان به میدان برد او
کرد دلداری و بخششها بـداد
بعد از آن گفت: از برای جانتان
پاسخش دادند که خدمت کنیم
کز شهنشه دیدن و جودست امید
تشنگان بودند و بس مشتاق آن
خویشان را بهر جلوه ساختند...
از پگه تا جانب میدان دوان
روی خود بنمودشان بس تازه رو
هم عطا هم وعده ها کرد آن قباد
جمله در میدان بخشید امشبان
گر تو خواهی یک مه اینجا ساکنیم
(۸۷۱-۸۵۵/۳)

۳-۲-۳- گروهی دیگر، راه توطئه و فریب در پیش می گیرند تا بدین وسیله از رنج و ستم حکام مستبد در امان باشند. عکس العمل مکارانه کودکان در داستان «کودکان مکتبی و استاد بدخلق» نمونه ای از فریبکاریهای جامعه استبدادزده از دیدگاه مولاناست. آن گاه که کودکان از فشار و سختگیریهای معلم خسته شدند با نقشه ای ماهرانه تصمیم می گیرند با تملق و تظاهر به معلم خود تلقین کنند که بیمار است تا از این راه، چند روزی از دست اضطراب و اختناق مکتب آسوده باشند:

کودکان مکتبی از اوستاد
مشورت کردند در تعویق کار
آن یکی زیرکترین تدبیر کرد
رنج دیدند و ملال و اجتهاد
تا معلم درفتد در اضطرار
که بگوید اوستاد چونی تو زرد

خیر باشد رنگ تو برجای نیست
 اندکی اندر خیال افتد از این
 چون در آبی از در مکتب بگو
 آن خیالش اندکی افزون شود
 متفق گشتند در عهد وثیق
 بعد از آن سوگند داد او جمله را
 گشت اوستا سست از وهم و زیم
 پس برون جستند سوی خانه ها
 مادرانشان خشمگین گشتند و گفت
 مادران گفتند مکر است و دروغ
 ما صباح آیم پیش اوستا
 کودکان گفتند بسم الله روید

این اثر یا از هوا یا از تبی است
 تو برادر هم مدد کن این چنین
 خیر باشد اوستاد احوال تو
 کز خیالی عاقلی مجنون شود
 که نگرداند سخن را یک رفیق
 تا که غمازی نگوید ماجرا...
 برجهید و می کشانید او گلیم...
 همچو مرغان در هوای دانه ها
 روز کتاب و شما با لهو جفت
 صد دروغ آرید بهر طمع دوع
 تا ببینیم اصل این مکر شما
 بر دروغ و صدق ما واقف شوید (۱۵۹۸-۳/۱۵۲۳)

مولانا در داستان «موسی و فرعون» این نوع واکنش فردی را - که گاه نماینده رفتار اجتماعی است- در کردار عمران، پدر موسی، توصیف می کند. فرعون که تعبیر خوابهای هولناک و کابوسهای شبانه اش را از معبران دریافت، همه بنی اسرائیل و درباریان را از همبستری با زنان خود بازداشت به این امید که در آن شب موعود، نطفه موسی بسته نشود؛ اما عمران - که معتمد فرعون بود- ضمن سرپیچی از فرمان شاه با تدبیر و زیرکی خود کوشید تا راز نطفه بستن موسی (ع) پنهان بماند. لذا با تظاهر و نیرنگ، فرعون را فریب داد:

هر پیمبر که در آید در رحیم
 بر فلک پیدا شد آن استاره اش
 روز شد گفتش که ای عمران برو
 و واقف آن غلغل و آن بانگ شو
 راند عمران جانب میدان و گفت
 این چه غلغل بود شاهنشہ نخفت؟
 هر منجم سر برهنه جامه چاک
 همچو اصحاب عزا بوسید خاک...
 گفت خیرست این چه آشوبست و حال؟
 بد نشانی می دهد منحوس سال؟
 عذر آوردند و گفتند: ای امیر
 کرد ما را دست تقدیرش اسیر
 این همه کردیم و دولت تیره شد
 دشمن شه هست گشت و چیره شد

شب ستاره آن پسر آمد عیان
با دل خوش، شاد عمران و ز نفاق
کرد عمران خویش، پر خشم و ترش
خویشتن را اجمعی کرد و براند
کوری ما، بر جبین آسمان...
دست بر سر می بزد کآه الفراق
رفت چون دیوانگان بی عقل و هوش
گفته های بس خشن بر جمع خواند...
شاه هم بشنید و گفت: ای خاینان
من بر آویزم شما را بی امان (۹۲۰-۳/۹۰۱)

۳-۳-۳- جدی ترین و سخت ترین عکس العمل در برابر نظام مستبد، حرکت بیداری بخش نخبگان است. در جهان بینی مولانا چاره گریهای نخبگان از مصداقهای مکر ممدوح است. در داستانهای استبداد محور مثنوی، حضور موسی (ع) به عنوان نماینده نخبگان خارق العاده (کاریماتیک)^{۱۳} نقشی پر رنگ دارد.

یکی از عمده ترین وظایف موسی تلاش برای ایجاد تغییر و تحول است. این منطقی کلی است که نخبگان اجتماعی با رویکرد مذهبی یا سیاسی - چه از تأیید الهی برخوردار، و چه از چنین تکیه گاهی محروم باشند- اولین حرکتشان در این جهت باشد که فرهنگ حاکم بر جامعه را تغییر دهند؛ رویکردی که معمولاً با مقابله های شدید حاکمان مستبد روبه رو می شود، چون از دید سلطه گران متکبر، «هرگز نباید اخلاق و آداب و رسوم ملت را در کشورهای استبدادی تغییر داد؛ زیرا بلافاصله تولید شورش و انقلاب می کند؛ چه اینکه در کشورهای استبدادی، قانون به معنای واقعی آن، موجود نیست و آنچه وجود دارد، همانا آداب و رسوم است؛ وقتی آن از بین برود، مثل این است که همه چیز از بین رفته است» (روح القوانین، ص ۴۹۳). بر این اساس است که «مستبد از مردان شجاع می ترسد برای اینکه می توانند به نام آزادی تمام مخاطرات را به جان بخرند؛ از مردم صدیق می ترسند برای اینکه اکثریت مردم ممکن است بخواهند تحت حکومت آنان باشند. در مورد حکما نیز مستبد به این دلیل از آنها می ترسد که می توانند توطئه چینی کنند. بنابراین «مستبد از مردم شجاع، صدیق و حکیم می هراسد به این دلیل که صداقت و شجاعت یا امیال صادقانه و شجاعانه آنان ممکن است به استقرار آزادی یا حداقل به نوعی حکومت غیر استبدادی منتهی شود» (روانشناسی استبداد، ص ۷۲).

در داستان «موسی و فرعون»، فرعون در برابر خواست و تلاش موسی برای ایجاد تحول و بازسازی عقاید و افکار مردم و پاک کردن آن از غبار کفر و خرافه، پس از تهدید و ترهیب، موسی را به تحدی می طلبد که:

جمع آرم ساحران شهر را تا که جهل تو نمایم شهر را (۳/۱۰۸۵)

تا بدین وسیله ضمن تحقیر موسی، نظر مردم را از توجه به او بازدارد. لذا به ساحران برجسته روزگار وعده های بی اندازه داد به این امید که ساحران بر موسی غلبه کنند و عظمت او را نزد مردم بشکنند:

دادشان تشریفهای بس گران	تا به فرعون آمدند آن ساحران
بندگان و اسبان و نقد و جنس و زاد	وعده هاشان کرد و پیشش هم بداد
گر فزون آید اندر امتحان	بعد آن می گفت: هین ای سابقان
که بدرد پرده جود و سخا	برفشانم بر شما چندان عطا
غالب آیم و شود کارش تباه	پس بگفتندش: به اقبال تو شاه
کس ندارد پای ما اندر جهان (۳/۱۲۴۵-۱۲۵۰)	ما در این فن صفدریم و پهلوان

در داستان «نخجیران و شیر» نیز اگر گذشته از نتایج اخلاقی و عرفانی مولانا^{۱۴} به تحلیل اجتماعی پردازیم، باید شیر را نماد حاکم مستبد^{۱۵}، نخجیران را نماد مردم استبداد زده و خرگوش را نماد نخبگانی بدانیم که با چاره گریهای مدبرانه خویش می کوشند در جهت آسایش جامعه گام بر می دارند:

گفت ای یاران مرا مهلت دهید تا به مکرم از بلا بیرون جهید
تا امان یابد به مکرم جانتان ماند این میراث فرزندانان (۱/۱۰۰۰-۱۰۰۱)

نتیجه

بی شک یکی از بنمایه های رایج و درونمایه های محوری در داستانهای مثنوی ویژگی «مکر و نیرنگ» است. موضوعی که تاکنون در پژوهش های محققان مغفول مانده است به گونه ای که حتی برخی از کتابشناسیهای موضوعی مثنوی نیز - با وجود بسامد فراوان داستانهای مکر محور - آن را از موضوعات اصلی مثنوی به شمار نیاورده اند. بررسی جامعه شناسانه مثنوی و تحلیل رفتار شخصیت های مثنوی ما را به این واقعیت رهنمون می کند که مولانا

را باید به معنای واقعی کلمه یک روانشناس اجتماعی محسوب نمود و مثنوی او را یکی از بزرگترین آثار جامعه شناختی بشر دانست.

در جهان بینی مولانا ظهور مکر و نیرنگ از آبخورهای مختلفی مایه می گیرد؛ گاه با صورتی مدموم از حربه های شیطانی یا تسویلهای نفس آدمی شمرده می شود و گاه با برخورداری از وجه ممدوح، متأثر از عقل کلی و یا ناشی از استدراج الهی دانسته شده است. مولانا تبلور کامل این ویژگی را - در شکلهای ممدوح یا مدمومش - در افکار و اعمال حاکم و محکوم در جامعه استبدادی می داند. بنابراین یکی از دغدغه های فکری مولانا در حوزه اجتماعی رنج حضور حاکمان مستبد و فضای سرشار از دسیسه و نیرنگ آن است. وی این ناهنجاری اجتماعی را به همراه آموزه های عرفانی درشاکله داستانی و شخصیتهای تمثیلی و تاریخی به تصویر می کشد. پرداختن به این موضوعات در مثنوی به ما در ارائه شخصیتی برونگرا و اجتماع محور از مولانا کمک کرده است.

از دیدگاه او رفتار و پندار غالب در حکومت استبدادی بر توطئه مبتنی است نه پیروی از قانون. لذا شکل گیری محیط های اجتماعی هراس انگیز با رفتارهای «دیگر نمایانه» محصول حاکمیت چنین نگرشی است. از دیدگاه او قویترین دلیل رویکرد مستبدان به نیرنگ و به تبع آن حاکم کردن جو اختناق و وحشت، احساس تعارض منافع و هراس از ایجاد دوگانگی در اقتدار است. تلاش برای حفظ هویت کاذب و ساختگی و کوشش برای ایجاد جامعه ای مطیع و منفعل در جهت محقق کردن خواسته های نامشروع از نگرانیهای نظام اقتدارگر در مثنوی است. از دیدگاه وی دلیل اصلی مخالفت مستبد با نخبگان، ترس از به هم خوردن ساختار این اجتماع خودساخته است و فرافکنی، تهدید و ترهیب نخبگان فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ناشی از غلبه چنین انگیزه ای در اوست. مولوی این موضوع را بخوبی در روابط «موسی و فرعون» توصیف کرده است.

مولانا عکس العمل اجتماعی مردمی را که در برابر دنیای «مکر آباد» مستبد قرار می گیرند، متفاوت و گوناگون دانسته است. برخی را مرعوب جو استبداد، منفعل و ساکن تصویر کرده، عملگرد گروه دیگر را - که در پی جلب منفعت و دفع ضرراند - متظاهرانه دانسته، و عکس العمل برخی دیگر را به عنوان نخبگان با پشتوانه الهی (نمایندگی خداوند) یا بدون آن، کوشش در جهت آرامش، آزادی و تغییر و تحول اجتماعی توصیف نموده است.

او عاقبت مکر اندیشی نظام سلطه را یا عجز در برابر همت و اراده نخبگان اجتماعی و مذهبی و یا گرفتاری در دام مکر فرودستان فرصت طلب (اپورتونیست) و بی ارادگی در مقابل رفتار متملقانه آنان دانسته است.

یادداشت ها

۱- از موارد توجه عملی مولانا به درد ها و آلام بشری توجه ویژه ای است که وی برای رفع مشکلات مردم در مکاتبات از خویش نشان داده است؛ چنانکه غالب این نامه ها برای رفع نیازها و تقاضای دیگران ترتیب داده شده است (مکتوبات، ۱۳۷۱، مقدمه).

۲- از نشانه های تأکید مولانا بر مکر همین بس که ۱۷۰ بیت از ابیات مثنوی با واژه «مکر» آغاز شده است.

۳- برای آگاهی از اندیشه **هگل** درباره روح شرقی، ر.ک: «عقل در تاریخ»، (۱۳۵۶)، ترجمه حمید عنایت، انتشارات دانشگاه صنعتی.

۴- سخنان **میبدی** در «کشف الاسرار» درباره مکر از دیدگاه قرآنی، نمونه دیگری برای اثبات نگرش غالب در عقاید اسلامی است: «مکر، سازی بود پوشیده و باشد که مفسدت را کنند و باشد که مصلحت را. و مکرالله جز مصلحت را نباشد و غدر با آن نبود که الله تعالی پاک است و منزّه از غدر کردن. این همچنان است که خود را- جلّ جلاله- کید گفت و آنگه در آن کید از غرور پاک و منزّه است به خلاف مخلوق که کید او با غرور است و مکر او با غدر، پس مکر خالق به مخلوق نماند، همانمی هست، لکن همسانی نیست» (کشف الاسرار، ج ۲، ص ۱۳۴).

۵- **علامه طباطبایی** با استناد به سخنان «راغب اصفهانی» درباره مکر و انواع آن در تفسیر «المیزان» می آورد: «کلمه **مکر** به معنای به کار بردن حيله برای منصرف کردن کسی از مقصودش است و این به دو صورت است: یکی ممدوح و دیگری مذموم. مکر ممدوح آن است که به منظور عمل صحیح و پسندیده ای انجام شود و بنا بر این معنا خدای تعالی فرموده: «و الله خیر الماکرین» و اما مکر مذموم آن مکر است که به منظور عمل قبیح و ناپسندی به کار رود و در این باره فرموده: «و لایحیی المکر السیئی الا باهله» و نیز فرموده: «اذ یمکر بک الذین کفروا» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۰۱).

۶- عرفا یکی تفاوت‌های وسوسه هاس نفسانی را با وساوس شیطانی در لجاجتهای نفس می‌دانند. در مصباح الهدایه آمده است: «فرق میان خاطر نفسانی و شیطانی آن است که خاطر نفسانی به نور ذکر منقطع نشود و بر تقاضای مطلوب خود الحاح نماید تا به مراد رسد؛ اگر چه سالها بر آن بگذرد الا وقتی که توفیق الهی رفیق گردد و بیخ آن مطالبت از نفس برکند. اما خاطر شیطانی به نور ذکر منقطع شود اگر چه ممکن است به نوعی دیگر درآید و خواهد که بنده را غافل گرداند و اغوا کند» (مصباح الهدایه، ۱۳۸۱، ص ۱۰۵).

۷- باید افزود که «در مواضعی که مولوی زن را به دید سلبی توصیف کرده، نگاه شخصی او نیست؛ زیرا او این قبیل مطالب را به عنوان تمثیل آورده است و بی گمان استفاده از مشهودات و مقبولات مخاطب برای بیان مقاصد گوینده از شروط بلاغت و سخنوری و سخندانی است. بنابراین لازم است میان این دو دسته ابیات که یکی منعکس کننده دیدگاه عرفی و دیگری بازگو کننده نظر شخصی اوست، تفکیک قائل شویم.» (میناگر عشق، ۱۳۸۲، ص ۸۷۷ و ۸۷۶).

۸- در برخی حکایات دفتر پنجم چون «داستان کنیزک و خر خاتون» این گونه تمثیلهای از مصادیق مکر زنان به اوج خود می‌رسد.

۹- جماعت «غوغا و فشار» یک اصطلاح در حوزه طبقه بندی اجتماعی است و به گروهی گفته می‌شود که با جنجالگری عوام فریبانه، برانگیخته می‌شوند و در برابر دوست و دشمن اهداف خویش را دنبال می‌کنند. اینان برای پیشبرد منافع اقتصادی خویش از ابزارهای سیاسی بهره می‌برند (منش فرد و ساختار اجتماعی، ۱۳۸۰، ص ۴۳۸-۴۳۱).

۱۰- به کسی که به ارزیابی دیگران متکی است و در مقابل انتظارات آنها حالت وسواس گونه دارد، خود باخته (automaton) گفته می‌شود.

۱۱- «ذهنیت استبداد زده، بقای هر جمعی را متکی به وجود رهبر خود کامه و بلامنازع بر فراز آن جمع می‌داند؛ رهبری که بتواند همه را به اطاعت بی چون و چرا از خواسته‌های شخصی خویش مجبور کند» (در پیرامون خودمداری ایرانیان، ص ۱۲۶).

۱۲- منظور هامان از «چگونه گفت» آسیه زن فرعون است که به او توصیه کرده بود به موسی و خدایش ایمان بیاورد.

۱۳- نخبگانِ کاریزماتیک کسانی هستند که معجزات یا ویژگیهای خارق العاده ای دارند یا به آنان نسبت می دهند و اقتدار و نفوذ آنان از نظر مقام، اموال یا ثروت نیست (ر.ک: تغییرات اجتماعی، ص ۱۵۷-۱۵۳).

۱۴- مولانا در نتیجه گیری پایانی حکایت، خرگوش را یک بار رمزِ نفس اماره و بار دیگر رمز عقل و یک بار شیر را رمز عقل و بار دیگر نمادِ نفس دانسته است:

شیر را خرگوش در زندان نشانند	ننگِ شیری کوز خرگوشی بماند
در چنان ننگی و آنگه این عجب	فخر دین خواهد که گویندش لقب
ای تو شیری در تکِ این چاه فرد	نفس چون خرگوش خونش ریخت و خورد
نفس خرگوش به صحرا در چرا	تو به قعر این چاه چون و چرا

(۱/۱۳۴۹-۱۳۵۲)

ای شهان کشتیم ما خصم برون	ماند خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این ، کار عقل و هوش نیست	شیر باطن ، سخره خرگوش نیست

(۱/۱۳۷۳-۱۳۷۴)

۱۵- مولانا نیز به مظهر ظلم و ستم بودن شیر اشاره کرده است:

چاه مظلّم گشت ظلم ظالمان	این چنین گفتند جمله عالمان
هر که ظالم تر، چهش با هول تر	عدل فرمودست: بتر را بتر
ای که تو از ظلم چاهی می کنی	از برای خویش دامی می کنی

(۱/۱۳۰۹-۱۳۱۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- ۱- ارسطو. (۱۳۷۱). **کتاب سیاست**. ترجمه حمید عنایت. چ چهارم. تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- ۲- اشتراوس، لئو. (۱۳۸۱). **روان شناسی استبداد**. ترجمه محمدحسین سروری. تهران: انتشارات نگاه.
- ۳- تهرانی، مسعود. (۱۳۸۳). **استبداد و اقتدارگرایی**. تهران: نشر همراه.
- ۴- خواجه نظام الملک. (۱۳۶۸). **سیاست نامه**. اهتمام غلام حسین یوسفی. چ پنجم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- دیرکس، هانس. (۱۳۸۴). **انسان شناسی فلسفی**. ترجمه محمد رضا بهشتی، چ دوم، تهران: انتشارات هرمس. ۱۳۸۴.
- ۶- زریاب خویی، عباس. (۱۳۶۸). **بزم آورد**. تهران: انتشارات علمی.
- ۷- زمانی، کریم. (۱۳۷۷). **شرح جامع مثنوی**. چ پنجم. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۸- ----- (۱۳۸۲) **میناگر عشق**. تهران: نشر نی.
- ۹- صدر نبوی، رامپور. (۱۳۷۰). **جامعه و فرد**. مشهد: انتشارات باستان مشهد.
- ۱۰- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۶۳). **المیزان (دوره ۲۰ جلدی)**. ترجمه سید محمد باقر موسوی. انتشارات علمی و فکری علامه طباطبایی.
- ۱۱- عبدالباقی، محمد فؤاد. (۱۳۷۴). **المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم**. چ دوم. تهران: انتشارات اسلامی.
- ۱۲- قاضی مرادی، حسن. (۱۳۸۴). **در پیرامون خودمداری ایرانیان**. چ سوم تهران: اختران.
- ۱۳- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۸۱). **مصباح الهدایه ومفتاح الکفایه**. تصحیح وتوضیح جلال الدین همایی. چ ششم. تهران: نشر هما.
- ۱۴- کریمی، یوسف. (۱۳۸۲). **روانشناسی اجتماعی**. چ دوازدهم. تهران: ارسباران.
- ۱۵- گرث و سی، هانس و رایت میلز. (۱۳۸۰). **منش فرد وساختار اجتماعی**. ترجمه اکبر افسری. تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۶- گی روشه. (۱۳۶۶). **تغییرات اجتماعی**. ترجمه منصور وثوقی. تهران: نشر نی.

- ۱۷- منتسکیو. (۱۳۶۲). روح القوانین. ترجمه کریم مجتهدی. تهران: امیر کبیر.
- ۱۸- مولانا، محمد بلخی. (۱۳۷۱). **مکتوبات**. تصحیح توفیق سبحانی. تهران: نشر دانشگاهی.
- ۱۹- میدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۵۷). **کشف الاسرار و عده الابرار**. به اهتمام علی اصغر حکمت. چ سوم. تهران: امیر کبیر.
- ۲۰- هگل، فریدریش. (۱۳۵۶). **عقل در تاریخ**. ترجمه حمیدعنایت. تهران: انتشارات دانشگاه صنعتی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی